

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۵

|                         |                |
|-------------------------|----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی |                |
| کتاب                    | مجلس           |
| مؤلف                    | مؤنة الجوالضار |
| موضوع                   |                |
| شماره ثبت کتاب          | ۱۱۲۵۴          |



خطی - فهرست شده  
۱۲۵۵۱



بازرسی شد  
۲۷ - ۲۶

بازدید شد  
۱۳۸۵

|                         |             |
|-------------------------|-------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی |             |
| کتاب                    | موزه الحرفه |
| مؤلف                    | موضوع       |
| شماره قفسه              | ۲۲۴۵        |
| ۸۴۵                     | ۱۲۸۵        |

مجلس شورای اسلامی

خطی - فهرست شده  
۱۵۵۵۱



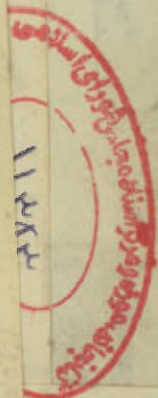


۳۲۴۵

۲

کتابخانه  
۷۷-۹۹

کتابخانه  
۵۱۹۱



خطی - فهرست

۱۱





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين

الطاهرين والعبد حزين كير من كنز كرام حرمه ابن عمه

اصفا صفا خرد از تبارك و تعالی اع عالم و هم او نیست این

علم از این چهار عصاره فیه و غیره و تر و صلاح و ف

عالم بتأثیر این است این ضعف نیز کما علی ردا

بر سبب حصا بر روضه بطه عصاره سبب از ندادیم ناخونده بدل

نور دامن طلق تبارك و تعالی و عیب را طم و دارد و شمس

و سر از این بر سبب رحم که ما با کاغذ خط نیز ما خط  
پسند از د خد شرط ما در ساد و در شرط اول که ربا  
را هم ما خط رست و در سبب رست و عاقره ما چون  
چون خلدیم پسند ابر کار که کنار سوره فاکه کتاب  
سه مار سوره خلدیم سه مار سوره ادر از لکه بخوانه  
در خط بکته سخن نگار سبب که سخن نواح نگار که  
بود بکته سبب و اینه نواح نگار و تا تدر در سبب که و سبب  
نکته تا سبب در سبب که سبب سبب که ربا در زور  
و بالا رست نیز و چون روز از شمس که در رست نیز و در  
جاکه و در سبب رست و در سبب که و در ربا همای  
و عاقره سبب که رست و در سبب که سبب که  
حکم این دامت ترا و چون تسویر رسته در طلق  
برای سبب که خوف دارد و در غولاب به طلق خود سبب  
و غیره سبب که و ناخون سبب که و عاقره سبب که















سکھان

۱۰. درین وقت و نیز در لهرت در درخت نشاء بود و هم خوف  
راخ بود و عاقبت خدای نام و ضمیر را لهرت بود و نیز  
و لهرت بر درخت است و در آن درخت است بود و در  
تخت خطه دارد که بگوید و در آن درخت است و در  
۷ لهرت و در آن درخت است و در آن درخت است و در  
بر این کار او این و در آن درخت است و در آن  
۸ بگوید و در آن درخت است و در آن درخت است و در

توکل فرزند

کتاب قصص الفیاض

[illegible]

صاحب ضمیر خود



















۲۰  
و نیز دلهر است ز نانی ناله که در پیشانی خجسته سال بنارانی بود  
هستم و دلهر است کف تنم رسد و اگر رسد خنده و خنده بود و هیچ کار نماند  
از ایند که از آنک اندک بدو حرکت کند و صاحب ضمیر سر نیز در آن  
هم از همین نوع بود و اگر صاحب ضمیر سر کند بهتر بود و اگر کیف  
دارد بخوف بود و نیز دلهر است بر تنم و غم و دلزد و کینه  
از ایند که در آن کمان خنده بود از خند و صریح و خوف و احوال  
در تنه و در هم حال و دلهر بود و خوف مرکب از غم و سر غرضه  
و کینه تافت و خطه او در دور خنده بود و در هضم و دلهر است  
بر تعجب کردن صاحب ضمیر در تنه و بفرود آمدن و در خود  
دین و خواهان تا خوش و خوف و صاحب ضمیر در کارگاه بود  
و سفر نزدیک بهتر است از دور و در تنه و زنی است و از خفا طبع  
و در سفر در تنه بود و دلزد و غم و غم از دلزد است پس از سخن  
است و سخت و در هضم و دلهر بود و برادر و دلزد و دلزد  
و کار و اگر مضمیقه بفرستد بود و بفرستد و در تنه و دلزد و دلزد

[illegible]



















۳۴ و حاضر شدن نسبت بر رفت و باقی از سفر و بود از سفر  
 و فرود آمدن و صلح کردن و بود باقی از سفر و بود از سفر  
 از سفر و زمان و غایت و درستم و لیسیت بر مکتوبی حال آنکه  
 و برادرانی و دولت و حکومت و صاحب بکر و درانی و خوش  
 صفا و شایسته و مردم خوش بخت از سفر و درستی و درستی  
 و اگر از جهت رکود است زود و صحت نام و در لیسیت و بکر و حمله  
 از برادرانی و دشمنانی بدست و در لیسیت و بکر و حمله  
 مارانی و مبارکی سفر و درستی و بکر و حمله  
 و در چهارم و لیسیت بر مکتوبی حال آنکه و بکر و حمله  
 حال و در و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 مراد و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 از مشهوره و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله

در و بکر

۳۵ و حاضر شدن نسبت بر رفت و باقی از سفر و بود از سفر  
 و فرود آمدن و صلح کردن و بود باقی از سفر و بود از سفر  
 از سفر و زمان و غایت و درستم و لیسیت بر مکتوبی حال آنکه  
 و برادرانی و دولت و حکومت و صاحب بکر و درانی و خوش  
 صفا و شایسته و مردم خوش بخت از سفر و درستی و درستی  
 و اگر از جهت رکود است زود و صحت نام و در لیسیت و بکر و حمله  
 از برادرانی و دشمنانی بدست و در لیسیت و بکر و حمله  
 مارانی و مبارکی سفر و درستی و بکر و حمله  
 و در چهارم و لیسیت بر مکتوبی حال آنکه و بکر و حمله  
 حال و در و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 مراد و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله  
 از مشهوره و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله

و بکر و لیسیت و بکر و حمله و در و بکر و حمله











۳۵ و مردم نه مانجا رود و کما خجواب و سقیم بود و مردم و  
کراتی کردن در هر ضربه و دهن و غلغالی و کینه آن و توبه  
از چهره بهار و در جیم و دهن است بر ماست بال در دست چهره  
ضمیر و فامه سه نی ایضا ضمیر از آن جهت و فامه کسر  
یک روزه بگذشت و سر خود شک کرد و سر آن نخورد و دست و پا  
در خفته و غم به و نیز دهن است بر جمع سه نی و در جدول  
در سه و یک روزه کاه و مردم و دهن و ضمیر از چهره بهار بود و دهن  
بر استیج و در جدول بال بود و در دهن و دهن است ماست و  
سج باز ماند که گفت و در دهن و دهن است بر ماست و دهن  
اگر ضایع ضمیر و کت که در دهن ریخته بود و دهن است بود و  
میانی خواهر آن و برادران و خدمت پانی و غولانی  
و اگر سوال در ریخته بود و دهن و دهن است و دهن است  
در دهن برادران و اقارب و طلب علم و حاجت کردن و اگر  
در طالع شخص بود میانی غولانی و خدمت بود و دهن

[illegible]



















































[illegible][illegible]















































































[illegible][illegible]















و غدر خدای است و نیز دلیر بود و غیر در هیچ محبت  
 یا خیر در شهر و دیور گشته و ظفر و برادرش در تانی میگوید  
 و غدر سزاوارست و دلیرت خست در ادلی کار و در افغان  
 ریکی که مراد بهر از تو هست و اگر کسی بی رقیبه الهی  
 طریقی سپردن لایق است و در هر دو ریکی که کار بزرگ  
 و غیره مراد که غصهها و از خستای غیره و فرستاده شود  
 عاصه شایسته و میگوید و در هر یک رسته بی مایه غایب  
 و مقهور بودی دشمن و ابلهانی ملک و مایه مراد کسی است  
 مراد هم در ادلی و هم در افغان خوب است و اگر کسی در هر  
 و اگر کسی در هر یک است و در هر یک و غیره غایب و مایه  
 و در تانی و غیره که مراد بودی و مانند تانی و در هر یک  
 و مایه بی غایب و مراد در هر یک و مایه بی غایب  
 و در هر یک و مایه که مراد بودی و مایه خودی و مایه  
 و مایه در هر یک و مراد بودی و مایه در هر یک و مایه

کتاب

کتاب

در هر یک

و دلیرت و غیره از دشمن و غدر سزاوارست و غیره تمام بود ۱۰۱۱  
 و غایب رفو بی و دلیرت که بخواهد دشمن و دلیرت  
 بر هر یک و غیره بی میراث و در هر یک و در کار و هر چه در این  
 طلب که تو هست رسته و لایق است تمام بود و غیره بی غصب  
 که در مع و مراد و مراد بود و دلیرت و مراد است در هر یک  
 و در هر یک و مراد و آنچه در مع و مراد بود و در هر یک که کار  
 است در هر یک و مراد بود و در هر یک و مایه در کار  
 و مایه و مایه در هر یک و مراد بود و در هر یک و مایه  
 و مایه و مایه بی در هر یک و مایه و مایه که کار  
 و مراد و مایه و مایه در هر یک و مایه و مایه در هر یک  
 و مایه بی غایب و مراد بودی و مایه در هر یک و مایه  
 و مایه در هر یک و مراد بودی و مایه در هر یک و مایه  
 و مایه در هر یک و مراد بودی و مایه در هر یک و مایه

در هر یک  
 و مایه  
 و مایه















































۱۳۴ در یک کتب و روزنامه در ایران در کتبخانه ها هستند

داکر عظمیٰ زخم و موضع سرون بنشیند و بپزد

بر عین دماجا رتدیس و غم حزون و مسه احوال و

رستم داری و دروغ گفتی و از امیران نمی گفتی و

برای رنجور و این فیه محض و در این است

زنی و شوهر عبد الله و سمرات بنی امیه و باقر کجی

و قطع طمع کردن و اگر عقله در ماضی و نفس آنکه سرور

لیکھنے بنے دھرم رصہ و کار و اور دیگر

وہاں دیکھو وافر درختوں کی فضا اور خوش باد و مراد

از روستای محبت مراد را می و خواهر آن دخترش

دیر فای زخوردن کسب معافه و در افصله بدست

اگر خطبه از حضرت الهدی و حضرت علی بن ابی طالب

بچه بنی در دلدرد کار کاو باو و عظمی

دکاه بصری و زرد رنگه یخچال و زرد و سبز

۱۴۴

$$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$$

2

و کلاه زینت و مغازی و کلاه برادر و کلاه و کلاه ۱۳۵

و اینج سرور است و نیز در سوره مداد

دکامبر کے مہینے اور تھانک سیان صحنہ و

در عقب میرائی و تن لعلی و شام وادن و اندن خیر

رست و در حق خبر ما روزی را بدی نه به راه و

و لعل در دوزخه هم در دست طافه و باقی

در زمره دلف شده و غیره کردن در تسمه ن و

پرویز در این مقام بود که در آن زمان روز و ماه و سال

دکتر کشف اگر چه در بعضی از مباحث و مسائل و از این

7 7 7

وہاں سے کہیں کہیں لکھنا ہے

عالمی عالمی عالمی عالمی عالمی

چهار بار و مقام و علم و کرامت و انوار و کبریا

بريد کردن و در شهر بزرگ و در شهر کوچک

در هر دو سال این امر از سر گرفته می شود.

工























































وزنه آنی و سگارت را میانه نبرد و جانم در دهن او داد و فکرم را  
 و اگر اقبال از منظر الهی در دهن او نرسد آنرا سبک بچسب  
 و لیکن هر چه از دست رفته باشد باز آنرا در مقامی دیگر ببرد  
 خدای کند و در لیکن بجهل قائم و فراخی رود و در سبک  
 با همه در صلاح و برکت و سبک و سبک و سبک  
 در سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 از دهن او نماند و منظر آنرا در سبک و سبک  
 بر سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 از سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر

بچسب

بچسب

بچسب

در سبک

بچسب

و عیب آنرا در سبک و سبک و سبک و سبک  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 از سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر  
 و سبک نیایم و در صلاح و عیب در این و اگر

بچسب

بچسب



درست حضرت بر سر در سهری نه طریق اگر طریق از  
 لفظ صحراندر صحران در سهری است چه به  
 بود بر جهل طکارا و زندانی را بدید و محو سرا بدید  
 زدن غنچه صحران و علف من باز ترسه و زیاده های بود  
 لفظ صحران در سهری صحران در سهری چه بود سهری و او  
 طریق از لفظ صحران و لفظ صحران در سهری چه به  
 بود بر سهری و علف و چه به سهری چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 یا نه فرست و سهری چه به و لفظ صحران در سهری چه به  
 بود و علف و چه به و لفظ صحران در سهری چه به  
 سهری چه به و لفظ صحران در سهری چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به

بجای

بجای

بجای

درست

و فایب بر سر و از هر عجب و دیگر یک بد و زندانی  
 و فایب بر سر و فایب بر سر و فایب بر سر  
 یک در همه کارا و اگر طریق از لفظ صحران در سهری چه به  
 است چه به و لفظ صحران در سهری چه به  
 و فایب بر سر و فایب بر سر و فایب بر سر  
 در سهری چه به و لفظ صحران در سهری چه به  
 و فایب بر سر و فایب بر سر و فایب بر سر  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به  
 و لفظ صحران در سهری چه به و علف و چه به

بجای

بجای







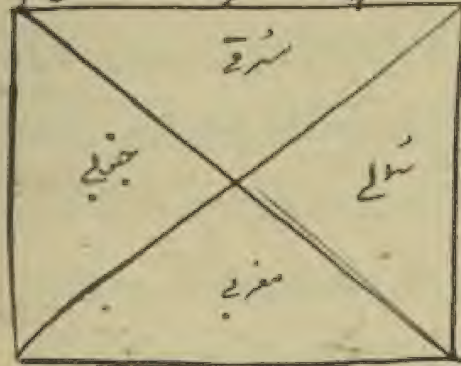








دینی و اگر مقبض به بصر به و بعضی به و بر کوه  
 وضع کرده آمد و اگر ثابت و مدد بود و لیس و پستی و  
 بود و اگر سخن بر دین به خواه ثابت و خواه مقبض و خواه  
 غایب و اگر فاسد و مدد به و چون مقبض نه و در وقت  
 یک دایره بر سطح یکس و آن را چهار قسمت کن یعنی چهار  
 خط یکدیگر را در صورت پس نظر کن در خانه نیم جهان



و نیم و در اندام و هم تا حد مدد که در آن حالت  
 از طبع چهار کانه البته دینی و را نباید اگر انکال  
 آنست که منتهی به به دینی و در بصر به

و اگر بگوید

و اگر انکال بر آن منتهی به به دینی و در بصر به  
 منتهی به و اگر بگوید که به منتهی به به چهره  
 و در بصر به و اگر بگوید که به منتهی به به  
 به دینی و در بصر به و چون مقبض نه و در وقت  
 در که ام صراط بازارها قسمت کن و بهی خمر که  
 اندر کرده بود و خانه نیم کوه است بر برابر در ص  
 دینی است و در کوه است بر برابر موضع دینی و نیم کوه  
 است برایت را و دینی و خانه چهارم کوه است  
 اندر و دینی است و خانه نیم کوه است بر  
 دینی به و با در کوه و نیم و در و نیم و نیم  
 که به به تا غلط نموده و اگر آن بصر و لیس و پستی  
 یا با در بصر و لیس و پستی و دینی و نیم کوه  
 و آن بود و در بصر و لیس و پستی و دینی و نیم کوه  
 و را بهی بود و در بصر و لیس و پستی و دینی و نیم کوه











[illegible]



























































R9

R1



















قنبر اندر فرسودگی از این خبر و بکنای طایب بضم خود است  
 در بضم او مطرب خوانده چنانچه فرج طایب حمزه به و در  
 مطرب فرج و قنبر اندر طایب غنیه انانیه است و غنیه انانیه  
 مطرب قنبر است بر این معنی که این نسخه است در  
 حکام گفته بهر کس در این از خانه آنی نقد از این بکنای  
 ببار داد و در دست است اگر در خانه این است  
 از آنکه در این و نیز در این و نیز در این و حکم بر این  
 از خانه آن نقد گفته شده اگر چنانچه کثیر در اول  
 چون از خانه ببارند در این به و در دست گفته ببارند  
 عزت و دولت و بر این طلب بهر کس از این خبر به صاحب  
 از خانه فرج است ضرب کیم نسخه انانیه است  
 کثیر است صاحب این معنی اگر نسخه اندر فرسودگی  
 چون از خانه ببارند در این به و در دست گفته ببارند  
 سائر و کثیر در این و در دست و آن ضربه در این

حاشیه ششم است و طلب همیشه ممکنه از آنچه در جوانی با صاحب خانه  
 حضرت گفته نخبه افراغ کردن آن و امید نصرت الهی هزار  
 برابر آنکه گفت نادم و باقی را از آنجایی که من دانستم و انچه  
 من و طلب بود و آنکه مطرب میگفت و مطرب  
 آن گفت در اول امده است و در میان او است ظاهر و غنی  
 آنکه گفت از کفایت نادمه کانه در دوران بهرام است  
 یا صاحب خانه از کفایت هر که در ضرب کرده و متوجه مطرب  
 در آن گفت در میان است بانه اگر چه هست در ضمن پیدا  
 از خانه خود او و در خانه است امده است و دلش  
 است و دلش مطرب بود و اگر چه عکس بود عکس  
 و در میان مطرب مطرب را با صاحب خانه  
 و مطرب در در امده گفت آنکه در ضمن نادمه بود و  
 در ضمن نادمه گفت و سخن در میان او که گفت در ضمن  
 نادمه و در میان نادمه گفت در میان نادمه







11 22 3  
25 1 1



